

## بسم الله الرحمن الرحيم

### نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۳ بهمن ۱۳۹۲

#### آیه مورد بحث

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

#### چهارده معصوم سلام الله عليهم اجمعين، کلمات تامات حق تعالی

در موارد بسیار، در قرآن کریم، از تمثیل و مثال زدن یک حقیقت به یک امر محسوس، استفاده شده است. احتمال مفهوم واقع شدن این نوع سخن گفتن، نسبت به سخن گفتن کلی، یعنی بدون این که انسان برای یک امر معقول مثال محسوسی بزند که شبیه به آن معقول باشد، بیشتر است. به دلیل این که با مثال، گفتار انسان زودتر مفهوم واقع می‌شود. در کتاب سیوطی هم زیاد از مثال استفاده شده است. قرآن افسح و ابلغ کتب است و خدای متعال به بهترین صورت محتوای آیه را به رسول بزرگوار خود صلوات الله علیه و آله تفهیم کرده است. در این آیه‌ی کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم خطاب به رسول بزرگوار می‌فرماید: آیا نمی‌بینی که خدای متعال چگونه در آیاتی که نازل کرده، مثال زده است؟ بعد از این جمله می‌فرماید: "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ".

کلمه یکی از اصطلاحاتی است که در قرآن کریم زیاد وارد شده و در غالب موارد مراد از کلمه، موجود است. ممکنات و موجودات کلمات الله هستند. همان گونه که در کلماتی که از لفظ، تکوّن پیدا کرده، محتواهای مختلف وجود دارد، در موجودات هم نسبت به آیه بودن آن‌ها، محتواهای مختلف وجود دارد و همه در یک اندازه از دلالت نسبت به محتوای خود نیستند. در این آیه‌ی کریمه خدای متعال می‌فرماید، دو نوع کلمه وجود دارد. نوع اول کلمه‌ی طیبیه است. بعضی از پدیده‌های جهان هستی طیب هستند و آن چه که از محتوای آن‌ها به دست می‌آید، از نوع واقعیت‌ها و برکات حقیقت وجود است. نوع دوم که در آیه‌ی بعد ذکر شده و برعکس است، کلمه‌ی خبیثه نامیده می‌شود.

این مطلب مورد بحث واقع شده و نتیجه‌گیری شده است، که کلمه‌ی خبیثه، که مستقلا و مستقیما مخلوق حق تعالی باشد، در جهان هستی وجود ندارد. هر مفهومی که بهره‌مند از وجود و هستی است، چون واجب الوجود جلّ شأنه خیر محض است، آن چه به عنوان مخلوق و معلول از او مترشح می‌شود، خیر است. شروری که در جامعه، در انسان‌ها و غیر انسان‌ها وجود دارد، مخلوق حق تعالی بالاصاله نیست. خدای متعال می‌فرماید: "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ" آن چه خیر است از سوی حق تعالی تکوّن پیدا کرده و آن چه شر است از خودت است. سپس می‌فرماید: "قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ".

بندگان خوب حق تعالی کلمات تامات هستند. طبق بعضی از روایات، کلمات تامات، چهارده معصوم سلام الله عليهم اجمعين هستند. در حدیث قدسی، خدای متعال هدف اصلی از کل خلقت را چنین بیان می‌فرماید: " کنت کنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف ". غرض و هدف نهایی معرفت و شناخت حق تعالی است. حق تعالی کمال موجودات را منحصر در معرفت و شناخت خود دیده است. رشد و کمال انسان‌ها که یک گروه از مخلوقات حق تعالی هستند، به شناخت خالق خود است.

حق تعالی برای شناخت خود وسائلی خلق فرموده و در اختیار انسان‌هایی گذاشته است که شناخت و معرفت بالفعل و کامل نسبت به خدای خود ندارند، تا با استفاده از آن وسائل، خدای خود را بشناسند. این چهارده بزرگوار، از فرزندان حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه السلام، مهمترین واسطه و کامل‌ترین واسطه برای تعریف حق تعالی در عالم تکوین و کون و فساد هستند. اول شخصیت جهان هستی در ممکنات، وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

### خلقت روح مقدس چهارده معصوم سلام الله علیهم، قبل از خلقت جسم ایشان

ظاهراً ملاحظه می‌شود، که این بزرگوار از فرزندان حضرت آدم است. اما بنابر روایات متعدد، نظر علمای بسیار این است که خلقت روح مقدس ایشان و آن سیزده بزرگوار دیگر سلام الله علیهم، قبل از خلقت جسمشان بوده است. یعنی تقدم روحی بر جسمشان دارند و از آن جهت به تعبیر اهل فن، اول صادر از حق تعالی، روح این بزرگوار است. اول صادر است، یعنی اول معلول است. آن روح مقدس، علت به وجود آمدن سائر موجودات است، که اول مجردات و سپس مادیات هستند. در این‌جا بحث‌های زیادی صورت گرفته است، که حتی کسانی که سابقه طولانی در تحصیلات حوزوی دارند، اگر تمرکز مناسبی نداشته باشند، رشته مطلب را گم خواهند کرد.

علمای با تقوای شیعه دو دسته هستند. یک دسته کسانی که فلسفه خوانده‌اند و در مورد جسم و روح نظرشان همان آخرین نظر، یعنی نظر ملاصدرا است که در سفر نفس بیان می‌کند. آن‌ها معتقدند که روح هیچ انسانی قبل از جسم او در هیچ عالمی، مگر به صورت دیگر، وجود نداشته است. دسته دوم اهل حدیث هستند، که بعضی از افراد، آن‌ها را اهل ظاهر می‌نامند. این گروه از علم عقلی بهره‌مند نیستند و ظواهر روایات را در نظر می‌گیرند. ظواهر روایات نشان می‌دهد که این بزرگواران بعد از حق تعالی اول مخلوق، یعنی اول صادر بوده‌اند. این دو دستگی که تاکنون ادامه داشته است، مشکلی ایجاد نمی‌کند. بیان ظاهری آن روایات این است که آن بزرگوار، اول بوده است و بعد عالم ایجاد شده است.

یکی از علمای بسیار با تقوا و عالم که از علوم عقلیه هم برخوردار بوده است، صاحب کاشف الاسرار، مولی نظرعلی طالقانی است. او نقل می‌کند که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نوزادی چند ماهه بوده است. آن حضرت را در محلی می‌گذارند که زیورآلات بانوان در آن‌جا وجود داشته است. آن افراد پس از بازگشت متوجه می‌شوند که آن زیور آلات مفقود شده است و با گذشت زمان موضوع را فراموش می‌کنند. اما آن بزرگوار چند سال بعد، آن‌ها را از حقیقت ماجرا با خبر می‌کند.

در روایت دیگر، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از مادر خود سوال می‌کند که آیا به یاد می‌آورد که در بیابان و در هنگامی که به ایشان باردار بود، درنده‌ای به او حمله کرد. سپس اسب سواری آمد و آن درنده را از او دور کرد و ایشان دیگر آسیبی از آن درنده ندید و آن سوار رفت. آن خانم بزرگوار فکر می‌کند و می‌گوید: بله یادم است. حضرت می‌فرماید آن سوار من بودم. به آن صورت ظاهر شدم و حال آن که جسم من ظاهراً در بدن شما بود و شما به من باردار بودی. مولی نظرعلی طالقانی در کتاب خود، کاشف الاسرار، این روایت را نقل می‌کند. مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که نویسندگی آن از جهت علمیت و نورانیت، دارای تقوایی کم نظیر است. مطالب اعتقادی و غیر اعتقادی در این کتاب وجود دارد. بخشی از مطالب به عربی و بخشی به فارسی نوشته شده است.

### روش حق تعالی در هدایت مردم

حق تعالی مکلفین، اعم از جن و انس را خلق کرده است که معرفه الله پیدا کنند. اگر معرفه الله پیدا نکردند، آن‌ها به هدف اصلی نرسیده‌اند. رسیدن به این هدف از چند راه ممکن است. یک روش این است که خدای متعال برای

هر جمعیتی در هر گوشه‌ی دنیا، کسی را به عنوان پیامبر خلق بکند و فرمان دهد که از او اطاعت کنید. این روش در تبلیغ و هدایت از سوی حق تعالی، یک مقدار نتیجه دارد. اما روشی که به آن عمل شده است، چندین برابر آن روش نتیجه دارد. ما در زندگی روزمره خود نیز تجربه کرده‌ایم، که یادآوری مکرر یک دستور، بسیار نتیجه‌بخش‌تر است و احتمال فراموش شدن آن کاملاً کم می‌شود.

عقل می‌گوید، حال که خدای متعال جن و انس را خلق فرموده است که او را بشناسند، لازم است که وسیله‌ی هدایت به سوی خود را هم خلق کند و در اختیار آن‌ها بگذارد. آن چه که از سوی حق تعالی واقع شده است، بسیار بسیار بیشتر از این مقدار وسیله‌ی معرفت و شناخت است. در ابتدا حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام، سپس همسرش و آن‌گاه فرزندان را خلق می‌کند. قبل از خلق فرزندان و قرار گرفتن روی این کره، هدایتگر آن‌ها، یعنی پدرشان وجود دارد. در نتیجه آن‌ها یک لحظه هم بدون هدایتگر نیستند که دچار گمراهی شوند.

هنگامی که فاصله‌ی بین جسم دو پیامبر زیاد می‌شود، ما از آن به عنوان زمان جاهلیت نام می‌بریم. اما زمان جاهلیت زمانی نیست که انسان تکلیف نداشته باشد، یا تکلیف خود را گم کرده باشد. چنین نبود که همه‌ی افراد در زمان جاهلیت خدای متعال را فراموش کرده و بت پرست شده باشند. حضرت موسی سلام الله علیه که به کوه طور رفت، حق تعالی سی روز را به چهل روز افزایش داد. آن حضرت برادر خود را در بین مردم گذاشته بود، که هدایت شدگان، دوباره راه را گم نکنند. اما از دویست هزار نفر، تنها دوازده هزار نفر موحد و خداپرست باقی ماندند. بقیه به دنبال گوساله‌ی سامری رفتند.

حضرت برگشت و با مشاهده‌ی وضعیت مردم، ریش برادر خود را گرفت و از او بازخواست کرد. هارون جواب داد که من ترسیدم، که اگر بیش از این اصرار بورزم و آن‌ها را نهی کنم، از همه‌ی اصول اعتقادی دست بردارند. قهرا اگر این چهل روز، به صدها یا هزاران سال تبدیل شود، عصر جاهلیت تکرار می‌شود. اما اگر انسان نسخه‌ی خود را گم نکند، یعنی تکالیف خود را بداند، هیچ‌گاه زمان جاهلیت تکرار نمی‌شود.

پیامبران خدا سلام الله علیهم اجمعین مرتب مراقب آن مردمی که هدایت شدند، هستند. اگر مانعی وجود نداشته باشد، دادن یک نسخه به دست مریض کافی است و این مریض، تا پایان عمر با به کار بستن آن، از رنج بیماری در امان است. اما این طرف پیامبر خدا سلام الله علیه است که به مردم نسخه می‌دهد و آن طرف شیطان است که مانع ایجاد می‌کند. بنابراین پیامبر نباید ساکت بنشیند و شب و روز نگران است. این نگرانی در حدی است که در آخر قرآن، حق تعالی می‌فرماید، که من تو را خلق نکرده‌ام که این قدر خود را به زحمت و تعب بیاندازی. بنابر تکلیف خود، به آن‌ها دستورات را می‌گویی و مسئول توجه نکردن آن‌ها نیستی. در جای دیگر می‌فرماید: چرا این قدر برای افراد منحرف طلب مغفرت و آمرزش می‌کنی؟ آمرزش آن‌ها با صلاح‌دید حق تعالی است. آشنا شدن با زبان و متن و تفسیر قرآن، از بزرگترین توفیقات انسان است.

### **بهره رساندن اولیای الهی به مردم همیشگی است**

انبیاء و اولیاء کلمات طبیعت حق تعالی هستند. یعنی مثل این است که انسان درختی با بذر اصلاح شده را، در منطقه‌ای که آب و هوای آن مناسب باشد، بکارد و درخت در تمام طول سال میوه بدهد. "کل حین یاذن ربها". اگر کسی به عنوان پیامبر یا به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر، به حق تعالی اتصال پیدا کرد و از علم حق تعالی استفاده کرد، بهره رساندنش به مردم فصل خاص لازم ندارد. هر وقت بیایند و هر سؤالی از او بپرسند، مطابق علم حق تعالی جواب می‌دهد و اشتباه هم نمی‌کند. ریشه این شجره‌ی طبیعت در زمین محکم شده و ثابت است. یعنی باد و طوفان نمی‌تواند آن‌را از جا بکند. شاخه‌های آن هم در فضا است. فی السماء می‌تواند کنایه از این باشد که هر کس بخواهد، می‌تواند از این درخت میوه‌ای به دست آورد. منظور از سماء آسمان نیست.

## جلب توجه مردم، با مشاهده چگونگی سپری شدن دوران کودکی پیامبران

نکته دیگر این که حق تعالی جل شأنه پیامبران را در بین مردم به وجود آورده و رشد داده و به مردم معرفی کرده است. این وضعیت با هنگامی که فردی از خارج یک جامعه به آن جامعه وارد شود، بسیار متفاوت است. مثل این که امام جماعت که برای مردم محل ناشناس باشد و مدت زمانی طول خواهد کشید تا مردم به او اعتماد کنند و به او علاقه و ارادت پیدا کنند.

این بزرگواران از خردسالی با وضعیتی که جلب توجه می‌کرده است، در بین مردم رشد کرده‌اند. مادر آن حضرت باردار است که این فرزند پدر خود را از دست می‌دهد. بعد از مدت کوتاهی مادر نیز از دنیا می‌رود. یعنی حق تعالی تا آن جا که مصلحت می‌دانست، وسائل و عواملی که موجب بقاء و رشد انسان‌های عادی است، را از او گرفت. این نکته خود جلب توجه می‌کند. با این جلب توجه هدایت شونده‌ها بیشتر می‌شوند.

در روایتی آمده است که مقام رسالت با چند نفر از یارانشان در بیابان به جایی می‌رفتند. بارندگی شدیدی رخ داد و کاملاً خیس شدند. مشرکین از دور مراقب بودند. هوا که آفتابی شد حضرت برای خشک کردن لباسهای خود از اصحاب فاصله گرفتند. لباسهای خود را روی درختی آویزان کردند و روی زمین با سینه‌ی لخت دراز کشیدند. یکی از مشرکین که ایشان را تنها یافت، در حالی که خنجری به دست داشت، روی سینه‌ی حضرت نشست. حضرت چشمان خود را باز کرد. آن مشرک که مدت‌ها منتظر چنین صحنه‌ای بود، عرض کرد: "من یمنعک عنی یا محمد" صل‌الله علیه و آله و سلم، الان چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ تو خوابیده‌ای و خنجر هم دست من است.

حضرت فرمود: "الله یمنعنی عنک" در روایت نوشته است که بلافاصله از غیب، دستی که معلوم نبود دست کیست، آمد و در سینه‌ی این مشرک خورد و او را پرت کرد. خنجر هم از دست او افتاد. حضرت روی سینه‌ی او که قدرت حرکت نداشت، نشستند و خنجر را به دست گرفتند و با همان تعبیر مشرک، به او فرمودند: "من یمنعک الآن عنی" الان چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ به حضرت عرض کرد: "کرمک". کرامت و بزرگواری تو من را نجات می‌دهد. حضرت بلند شدند و خنجرش را هم به او دادند. این عملکرد با هیچ سیاستی تطبیق نمی‌کند. و معنای آن این است که اختلاف من و تو بر سر زنده ماندن و یا کشته شدن ما نیست، بلکه اختلاف ما، اختلاف در اصول اعتقادی است. من می‌گویم ما خالق داریم، اما تو می‌گویی نداریم. من منطقی حرف می‌زنم، اما تو بی‌منطق حرف می‌زنی.

همه حرکات این پیامبر را مردم دیده‌اند. طبق روایت، حضرت سه-چهار ساله بوده است که دو فرشته ماموریت داشتند که اجازه ندهند پیراهن عربی حضرت، هنگام وزش باد، کنار رود و ساق پای ایشان معلوم شود. چقدر ایشان زجر می‌کشد و مورد اذیت مردم واقع می‌شود و تحمل می‌کند. بعد از چهل سال مردم را دعوت می‌کند که به خالق خود ایمان پیدا کنید. تشکیلات هدایت و راهنمایی حق تعالی نسبت به مخلوقات خود، با هیچ یک از این مسائل جهان مادی قابل مقایسه نیست.

بعد از واقعه‌ی عاشورا، از امام چهارم صلوات الله علیه نقل شده است که حضرت فرمود، اگر قاتل پدر من آن خنجری را که با آن خنجر سر پدر من را از بدنش جدا کرد، نزد من امانت بگذارد، من امانت او را باز می‌گردانم. یعنی فرهنگ این برنامه به نام توحید و خداپرستی، به نام اسلام، با برنامه‌های طبیعی و مادی شباهت ندارد. خدای متعال می‌خواهد به مردم ناآگاه، اختلاف بین راه خود و راه مخلوق را نشان دهد. لذا همین برنامه‌هایی که مردم تاکنون مشاهده کرده‌اند، را به اجرا در می‌آورد.